

تاریخچه مختصر اعراب جنوب خراسان

(منطقه عرب خانه)

یوسف آموزگار*

چکیده

در این مقاله نخست به روابط اعراب با ایرانیان در زمان‌های گذشته و مهاجرت آنان به سوی مناطقی از ایران، چگونگی و کیفیت ورود اعراب به ایران بویژه منطقه خراسان و فتح این منطقه در قرن اول هجری و جنگ و گریزهایی که میان آنان بوقوع پیوسته، پرداخته شده است.

در بخشی دیگر از این مقاله به رابطه اعراب با ایرانیان پس از فتح ایران در عهد خلفای راشدین، امویان، عباسیان، حکومت‌های ملوک الطوائفی، صفویان و نیز وضعیت سکونت و توطن آنان در جنوب خراسان و مهم‌ترین قبایل و طوایف عرب در این خطه اشاره شده است.

در بخش پایانی منطقه عرب خانه که اکثریت ساکنان آن به زبان عربی تکلم می‌کنند، معرفی شده و وضعیت آنان از جهات مختلف بویژه زبان و گویش و نیز نظرات مختلف درباره اعراب این منطقه، مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه

رابطه اعراب با ایرانیان - ورود اعراب به ایران - فتح خراسان در قرن نخست - سکونت اعراب در خراسان - قبایل عرب - مهاجرت‌های اعراب به خراسان - عرب خانه.

* مدرس مدعو دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد رودهن، کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عرب.

مقدمه

بدون تردید در رابطه با فتوح اعراب در ایران و جنگ‌هایی بسیار که میان آنان روی داده است و هم‌چنین چگونگی و کیفیت ورود اعراب به ایران و خراسان و دیگر بلاد سخن‌ها و روایاتی بسیار متعدد از جانب مورخان عنوان شده است.

در این پژوهش تنها به شمه‌ای از تاریخ اعراب در خراسان و چگونگی ورود و توطن آنان در این منطقه به صورت مختصر و گذرا پرداخته شده است، چه آن که پرداختن به تاریخ این خطه و پیشینه تاریخی اعراب جنوب خراسان مستلزم صرف سال‌ها وقت و تحقیق جامع است.

پیشینه تاریخی اعراب جنوب خراسان بویژه منطقه عرب خانه چندان روشن بنظر نمی‌رسد. وجود اقوال و روایت‌های مختلف درباره اعراب این منطقه که برخی آنان را اعراب نادری و بعضی دیگر از اعراب عربستان و بصره می‌پندارند، از یک طرف و عدم تصریح کتب تاریخی قدیم در مورد این منطقه خاص و فقدان نسب‌نامه و شجره‌نامه مستند از سوی دیگر، کار تحقیق درباره این قوم و روشن نمودن زوایای مبهم و تاریک پیشینه تاریخی آنان را دشوار می‌سازد. با این وجود براساس مدارک موجود از ورود و مهاجرت اعراب به خراسان و سکونت آنان در این منطقه سعی کردیم تا به نقطه نظری واحد در خصوص اعراب این منطقه (عرب خانه) دست یابیم.

با مطالعه و دقت در کتب تاریخی می‌توان به این نتیجه رسید که اکثر قریب به اتفاق مورخان در مورد حوادث این خطه از زمان اسلام و ورود اعراب اتفاق نظر نسبی دارند و تنها اختلاف در ارقام، سنین یا اسامی اشخاص است، بنابراین سعی شده تا از بیان روایت‌های مختلف پرهیز و در ذکر مختصر تاریخ اعراب به چند کتاب مشهور بسنده کنیم.

رابطه اعراب با ایرانیان قبل از اسلام

اعراب از دیرزمان به طرف شامات و بین‌النهرین متوجه شده و دولت‌هایی کوچک در عربستان شمالی، مجاور شامات و فرات بوجود آورده بودند، چنان که در دوره اشکانی و ساسانی نام حیره و پادشاهان آن و ملوک گستان بکرآت شنیده می‌شود.

اطلاعاتی دیگر نیز دال بر این است که در خود بین‌النهرین هم محل‌های عرب‌نشین متعددی بوده، حتی در بعضی از درگیری‌ها و جنگ‌هایی که بعدها میان اعراب و ایرانیان بوقوع پیوست، عده‌ای از اعراب در سپاه ایران وجود داشتند. این‌ها نشان



می‌دهد که در آن زمان بین اعراب و ایرانیان، مجاورت و روابطی تنگاتنگ وجود داشته است، چنان که «یزجرد الایم» پسر خود، بهرام (بهرام گور) را نزد «نعمان بن منذر» یکی از امرای عرب می‌فرستد. بهرام نزد نعمان تربیت می‌شود و بعدها به کمک نعمان و چهارهزار مرد عرب بر تخت سلطنت می‌نشیند.^۱

به هر حال مهاجرت اعراب به سمت ایران جریان داشته است. بیش‌تر مهاجرت‌ها به سبب خشکی و بی‌آب و علف بودن شبه جزیره عربستان صعودی انجام می‌گرفته و طوایف مختلف به سوی سرزمین‌های آبادتر کوچ می‌کرده‌اند. در زمان ساسانیان درگیری‌هایی بسیار در مرز ایران صورت گرفته و اعراب سعی می‌کردند به هر وسیله ممکن به داخل ایران نفوذ کرده و محل‌هایی مناسب‌تر برای سکونت خود بیابند.^۲

در دوره سلطنت خسرو پرویز اعراب در یک برخورد مرزی در جایی موسوم به «ذی قار» با دسته‌ای از لشکریان ایران که عده‌ای از اعراب نیز با آنان همراه بودند، روبه‌رو شدند. هرچند که در اثنای جنگ، سپاه ایران را رها کرده، اعراب توانستند سپاه ایران را شکست دهند.^۳

در دوره سلطنت‌های کوتاه و خون‌آلود بعد از عهد خسرو پرویز - که در فاصله چهار سال تقریباً ده شاهنشاه در ایران بر تخت نشستند - ایران دچار آشوب و هرج و مرج شده بود، به همین دلیل برخی از طوایف عرب چون تغلب، بکر، نمر و تنوخ که در کناره بیابان‌های مرزی ایران می‌زیستند، به آبادی‌ها و ده‌های مجاور سرحد تاخت و تازهایی آغاز کردند. این اعراب از خیلی پیش در مجاورت ایران می‌زیستند، چنان که در داخل قلمرو ساسانی در اطراف عراق نبطی‌ها و اعراب فراوانی بودند. از حیره تا اَبَّله و اهواز غالباً در مجاورت بیابان خیمه‌های اعراب برپا بود. گذشته از آن در تمام فراخنای عرصه واقع در بین دجله و فرات نیز اعراب، آبادی‌هایی برای خود ساخته بودند و بدین گونه عربستان در آن زمان گویی تا به نزدیک شط پیش آمده بود.

در اوایل عهد یزدگرد نیز اعراب شیبانی با فراغ خاطر به شهرها و آبادی‌های مرزی ایران که بیش‌تر ساکنان آن نبطی و برخی از خانواده‌های عرب و ایرانی بودند، دست برده‌های خویش را آغاز کردند. در آبادی‌های مجاور مرز ایران که در واقع متعلق به قلمرو ایران بود، نبطی‌ها و اعراب در کنار ایرانی‌ها زندگی می‌کردند. در میان آنان دو دسته از قبایل بکر بن وائل بودند که در آن زمان از گستاخ‌ترین و بی‌باک‌ترین طوایف عرب بشمار می‌آمدند. اینان بر آبادی‌های مرزی دست برد می‌زدند و هرچه بدست می‌آوردند بغارت می‌بردند. «مثنی» یکی از سرکردگان این قبایل که به سبب جسارتش در این تاخت و تازها نام و آوازه‌ای بیش‌تر از سایرین یافت در خفان واقع در کرانه صحرا

و نزدیک حیره چادر و خرگاه زده بود. مقارن با پایان جنگ رده «مثنی» اسلام آورد و بدین گونه به مسلمانان پیوست تا از حمایت اعراب بهره ببرد. در واقع در این زمان سپاه اسلام به دنبال قلع و قمع اهل رده و مشرکان عرب تا حدود فرات پیش آمده بود. گویی بعد از آن که اهل رده در بلاد یمامه و تمیم و بحرین مقهور و مغلوب شده بودند، اینک نوبت الحاق حیره به قلمرو اسلام رسیده بود. در این زمان «خالد بن ولید» به عراق آمد.^۴ بدون تردید خلیفه، خالد بن ولید را به عراق فرستاد تا متمردان آنجا (اهل رده) را سرکوب نماید و در آنجا از سوی خلیفه، حکومتی اسلامی را بنا نهد. گویا نقشه‌ای برای رویارویی با ایرانیان در کار نبوده، اما در حین این درگیری‌ها و سرکوب اعراب متمررد جنگ‌هایی نیز با ایرانیان بوقوع پیوست و باعث شد که خالد با کارگزاران دولت ساسانی روبه‌رو گردد.^۵

به هر حال نهضت واقعی و بزرگ اعراب به خارج شبه جزیره عربستان بعد از اسلام شروع شد و مسلمانان در این نهضت بزرگ با دو دولت نامی آن زمان یعنی امپراطوری روم و شاهنشاهی ایران مواجه شدند.

ورود اعراب به ایران

چنان که اشاره شد از دیرزمانی قبل از اسلام، زد و خوردهایی بین ایرانیان و اعراب در نواحی مرزی صورت می‌گرفت و اعراب هر گاه فرصتی می‌یافتند بر نواحی و آبادی‌های مجاور تاخت و تاز می‌کردند، تا این که خالد بن ولید به عراق آمد. در ابتدا بیش‌تر جنگ‌های خالد، درگیری‌هایی با نواحی مجاور بویژه اعراب نصارا در عراق بوده است.

در حقیقت بعد از این درگیری‌ها بود که جنگ و رویارویی اعراب با ایرانیان بطور رسمی و منسجم آغاز شد و جنگ‌هایی متعدد میان آنان در گرفت که در اغلب آنها غلبه با اعراب بود. از آن جمله: جنگ زنجیر (ذات السلاسل) در سال ۱۲ و ۱۳ هجری به فرماندهی خالد بن ولید که به پیروزی اعراب انجامید؛ جنگ پل (جسر) به فرمان‌دهی ابو عبید مسعود ثقفی که در آن ایرانیان موفق شدند اعراب را شکست دهند و در واقع این جنگ تنها و اولین شکست اعراب از ایرانیان بود، هرچند که مثنی پس از آن در جنگی دیگر در همان موضع شکست جسر را جبران کرد؛ جنگ قادسیه در سال ۱۴ هجری به فرمان‌دهی سعد وقاص؛ جنگ جلولاء در سال ۱۶ هجری به رهبری سعد وقاص؛ جنگ نهاوند در سال ۲۱ هجری به فرمان‌دهی نعمان که به فتح‌الفتوح مشهور



شد و تقریباً بعد از این فتح به موجب بعضی روایت‌ها فتوحات اعراب در همه بلاد ایران بدون مانعی جدی پیش رفت.

پس از واقعهٔ نهاوند، خلیفه، «عمر بن خطاب» برای آن که یزدگرد را از خیال حمله و مقاومت منصرف دارد، دسته‌هایی از اعراب کوفه و بصره را به تسخیر بلاد ایران نامزد کرد، چنان که برخی از سرداران و لشکریان بصره را به فارس، کرمان و اصفهان روانه و بعضی از اعراب کوفه را به اصفهان، آذربایجان و ری گسیل داشت. «احنف بن قیس» با دسته‌ای از سپاه بصره در خراسان و هرات تا حدود نیشابور و سرخس و مرو پیش‌روی کرد و یزدگرد را بدان سوی آموی (رود جیحون) راند. فارس عرصهٔ تاخت و تاز سرداران بصره چون «مجاشع بن مسعود» و «عثمان بن ابی العاص» و «ساریه بن رنیم کنانی» شد، چنان که کرمان و بلاد قفص را «سهیل بن عدی» و «ابن عتبان» فتح کردند و سیستان را «عاصم بن عمر و تمیمی» و «عبدالله بن عمیر» گشودند. اگرچه بعد از فتح نهاوند مقاومت دسته جمعی منظمی در برابر اعراب صورت نگرفت، اما نمی‌توان آن را پایان جنگ‌های عمدهٔ عرب و ایران برشمرد. این فتح در واقع آغاز یک سلسله زد و خوردهای تازه بوده است که تا سال‌ها بعد از عمر، در داخل فلات ایران در هر شهر و ولایت، اعراب با آن روبه‌رو بوده‌اند.^۶

به هر حال دربارهٔ تک‌تک منازلی که قبایل عرب هنگام ورود خود به ایران طی کرده‌اند، موارد تاریخی دقیقی وجود ندارد. سیل کلی مهاجران از دهه‌های اول اغلب به سوی سه منطقهٔ فارس، کرمان و خراسان جاری بود. منطقهٔ جنوبی ایران (فارس و کرمان)، پیش‌تر هدف مهاجرانی بود که از سواحل مقابل مثلاً بحرین و عمان به ایران می‌آمدند. این امر در درجهٔ اول منحصر به نواحی واقع در امتداد ساحل بود. عرب‌های تازه وارد در این مکان‌ها، اغلب به زراعت زمین‌هایی که از اربابان ایرانی مانده بود مشغول شدند و پاره‌ای از قسمت‌های آن را با حفر کاریزها بارورتر نمودند.

دومین هدف اصلی عرب‌ها در آغاز اسلام، خراسان و سر راه آن اصفهان، قم و کوهستان (قهستان) بود. بویژه در سال‌های حدود ۵۱ و ۶۱ یا ۶۳ هـ ق طوایفی بسیار از قبایل مختلف عرب که در درجهٔ اول به عرب‌های شمالی متعلق بودند (تمیم، ربیع، مضر، طی، ازد، و بکرین وائل) به این مناطق وارد شدند. در کنار آنان هم مردمی که از پیش ساکنان بین‌النهرین بوده‌اند، مشاهده می‌شدند.^۷

به هر صورت از بین این سه منطقه (فارس، کرمان و خراسان) گویا خراسان بیش‌تر مورد توجه اعراب بوده است، زیرا شرایط طبیعی این منطقه با طبع آنان

سازگارتر می‌نمود و اعراب با یار جدایی‌ناپذیر خود (شتر) می‌توانستند براحتی در بیابان‌های این منطقه رفت و آمد کنند.

ورود اعراب به خراسان (فتح خراسان)

مورخان در باب فتح خراسان و ورود اعراب به این خطه، خاصه قهستان، روایت‌هایی متعدد ذکر کرده‌اند، اما روشن است که قهستان از همان قرون اولیه هجری شاهد ورود طلایه‌داران حکومت اسلامی بوده است. این ناحیه در مسیر اعرابی بود که شبه جزیره عربستان را به قصد نواحی خراسان بزرگ و ماوراءالنهر پشت سر می‌گذاشتند. محققان، انتخاب این مسیر را بوسیله اعراب تأیید کرده‌اند و در حال حاضر هم وجود روستاهای عرب‌نشین و حتی دهستانی به نام «عرب خانه» در بیرجند مؤید این گفتار است.^۸

اکثر مورخان، فتح خراسان را در سال (۲۲ هـ.ق) و در ایام خلافت «عمر بن خطاب» و ابتدای فتوح خراسان را طبسیین و ولایت قهستان دانسته‌اند. راهی که از خبیص (در شرق کرمان فعلی) به طبسیین، سپس به جنوب قهستان و از آنجا به هرات، نیشابور، مرو و بلاد دیگر ماوراءالنهر منتهی می‌شده است.

برخی نیز فتح خراسان را در سال (۲۹ هـ.ق) در ایام خلافت «عثمان بن عفان» عنوان کرده‌اند، زیرا بعد از وفات عمر بن خطاب، مردم خراسان در سال دوم خلافت عثمان شورش نموده و عرصه را بر «عبدالرحمن بن سمره» که در آن زمان والی خراسان بود تنگ نمودند. عبدالرحمن در نامه‌ای به عثمان وی را از این امر آگاه ساخت. عثمان، «عبدالله بن عامر بن کریز» را مأمور کرد که با سپاه بصره به خراسان روانه گردد. عبدالله از طرف یزد و طبسیین وارد خراسان شد و پس از اندک زمانی بلاد آنجا را فتح کرد.^۹

«شهاب‌الدین یاقوت حموی» در کتاب معجم البلدان در مورد طبسیین می‌گوید: «عرب، طبسیین را باب خراسان نامیده‌اند، چون هنگامی که قصد خراسان کردند در ایام خلافت عثمان، اول فتوح ایشان طبسیین بود و «عبدالله بن بدیل بن ورقاء» آن را در سال (۲۹ هـ.ق) فتح کرد، آن‌گاه داخل خراسان شدند...»^{۱۰}

نیز «بلاذری» در فتوح البلدان در ذیل وقایع مربوط به سال‌های (۲۸ و ۲۹ هـ.ق) می‌نویسد: در سال ۲۸ یا ۲۹ هـ.ق عثمان ولایت بصره را به عبدالله بن عامر بن کریز داد. عبدالله به سوی بلاد فارس روانه شد و آنجا را فتح کرد. سپس «زیاد بن ابی



سفیان» را بر بصره گماشت و خود به جنگ خراسان شد. و «احنف بن قیس» یا به‌قولی «عبدالله بن خازم» را به فرماندهی طلابه سپاه به سوی قهستان روانه کرد.^{۱۱}

به هر حال چنان که اشاره شد بعضی فتح خراسان را در عهد عمر بن خطاب و برخی دیگر در زمان عثمان بن عفان ذکر کرده‌اند، اما چنین می‌نماید که در صدر اسلام و عهد خلفای راشدین در خراسان جنگ‌هایی بسیار میان اعراب و ایرانیان صورت گرفته و هرازچندگاهی، مردم خراسان علیه عرب می‌شوریده‌اند و خلفای راشدین افرادی را برای سرکوبی ایشان به جانب خراسان گسیل می‌داشته‌اند. به همین دلیل است که در باب فتح خراسان روایت‌ها متعدد شده است، اما به هر صورت اغلب مورخان در ورود اعراب به خراسان در سال (۲۲ هـ.ق) یعنی خلافت عمر بن خطاب اتفاق نظر دارند، هرچند که فتح کامل در این زمان صورت نگرفت و این زد و خوردها تا اوایل عهد امویان ادامه یافت و در این زمان بود که اعراب فتح خراسان را کامل کردند و دیگر مقاومتی در این حدود باقی نماند.

عهد خلفای راشدین (صدر اسلام)

هنگامی که لشکر عرب سپاه عجم را شکست داد، یزدگرد تاب مقاومت نیاورده، از مداین گریخت و به مرو آمد و به شهرهای خراسان نامه‌ها نوشت و حکام بلاد و امصار به سلطنت او گردن نهادند. چون این اخبار به عمر بن خطاب رسید، احنف بن قیس را با دوازده هزار مرد جنگی روانه خراسان نمود، تا یزدگرد را تعقیب کند. پس احنف راه خراسان را در پیش گرفت تا به اصفهان رسید. از آن جا به سمت طیس رفته، حدود طیس، قاین و قهستان را تصرف نمود. سپس در نزدیکی هرات لشکرگاه کرد و بدون جنگ و خون‌ریزی هرات را تحت فرمان خود درآورده، «صحارعبدی» را در آن جا به جانشینی خود گماشت و خود در تعقیب یزدگرد به سوی مرو روان شد، یزدگرد از پادشاه چین و سلطان ترک و تبت و فرمان گزار سغد درخواست کمک کرد. احنف که اوضاع را چنین دید نامه‌ای به عمر بن خطاب نوشته، از وی کمک خواست. سپاه کوفه مرکب از چهارهزار مرد جنگی برای کمک به احنف روانه شد. احنف با سپاه کوفه آهنگ مرو کرد و یزدگرد چاره‌ای جز فرار به بلخ نیافت. پس احنف سپاه کوفه را به بلخ فرستاد و چون سپاه بلخ نتوانست در مقابل آنان مقاومت کند، بناچار درخواست صلح کرده و به پرداخت جزیه راضی شدند.^{۱۲}

یزدگرد که مستأصل شده بود، با همراهان خود به سوی خاقان چین رفت و تا ایام عثمان که مردم خراسان بر عرب شورش نمودند، در آنجا می‌زیست. در این وقت

یزدگرد به خراسان آمد، اما آسیابانی در نزدیکی مرو وی را کشت. تمامی بزرگان عجم خزانه یزدگرد را به احنف دادند و با وی صلح کردند. احنف خبر فتح خراسان را به عمر ارسال داشت. عمر نیز به وی فرمان داد که هم چنان فرمان گزار خراسان باشد.

به هر حال جنگ‌ها و درگیری‌ها در زمان خلفای راشدین بویژه، در اواخر خلافت عثمان که دستگاه خلافت دست خوش ضعف و تزلزل بود، هم چنان وجود داشت. چنان که بعد از کشته شدن عثمان اهل فارس و به دنبال آن خراسان شورش نمودند و اهل نیشابور پیمان شکسته، از پرداخت جزیه و خراج خودداری کردند. علی(ع) به خراسان لشکر فرستاد و نیشابور را گرفت چنان که مرو را نیز به صلح باز گشود.^{۱۳}

در واقع بعد از قتل عمر و هم‌چنین بعد از کشته شدن عثمان و علی(ع) و احیاناً هربار که والی کوفه و بصره عوض می‌شد، در نقاط مختلف ایران جنبش‌های محلی روی می‌داد. بلاد ایران خاصه خراسان تا مدت‌ها بعد از روزگار خلافت عمر و عثمان و تا مدتی از اوایل عهد اموی باز گه گاه در مقابل اعراب مقاومت می‌کرده است و بسط فتوح اسلامی به هیچ وجه بلافاصله بعد از فتح نپاوند و هم در دوره خلافت عمر پایان نیافته و تا اوایل عهد امویان ادامه داشت.^{۱۴}

عهد امویان

با کشته شدن علی بن ابی طالب(ع) خلافت معاویه سرگرفت و تقریباً بی‌منزاع شد. خلافت موروثی بنی‌امیه، که در حقیقت یک دولت عربی محض محسوب می‌شد، هیچ شباهتی با خلافت معنوی و انتخابی خلفای راشدین نداشت. ایرانیان پس از اسلام کارگزار خلفای عرب شدند، همان گونه که عرب‌ها پیش از اسلام در خدمت شاهان ایرانی بودند و همان طور که ایرانیان پیش از اسلام خود را آقا و آزاد و عرب‌ها را بنده و خدمت گزار می‌دانستند، عرب‌ها نیز پس از اسلام با آنان همین رفتار را انجام دادند.^{۱۵}

دوره خلافت امویان برای ایران دوره ادامه فتوح اسلامی بویژه در خراسان و ماوراءالنهر و هم‌چنین دوره مهاجرت اعراب به داخل بلاد ایران بود. از عهد معاویه به بعد امرا و عمال عرب در داخل فلات ایران بویژه نواحی مشرق پیش رفتی قابل ملاحظه کردند.^{۱۶}

شاید مهاجرت گسترده اعراب به داخل خراسان را بتوان از مهم‌ترین وقایع دوره امویان بحساب آورد. در ادامه فتوح اسلامی وحتى گاهی مقارن آن مهاجرت طوایف عرب به بلاد ایران شروع شد. دسته‌هایی از این مهاجران که با بار و بنه از راه می‌رسیدند کنار چشمه یا نزدیک شهری فرود می‌آمدند. بعد به خویشاوندان و نزدیکان خود نامه و



پیغام می‌فرستادند و آنها را نزد خود دعوت می‌کردند. اندک اندک همه اطراف از مهاجران پر می‌شد. البته از عهد ساسانیان و در دوره پیش از اسلام نیز طوایف عرب از جانب بحرین و خلیج فارس و عمان به بنادر و بلاد جنوب ایران مهاجرت می‌کرده‌اند. از این رو مقارن پیدایش اسلام در این نواحی بعضی طوایف عرب وجود داشته‌اند، اما در ادامه فتوح اسلامی مهاجرت و انتشار اعراب در داخل بلاد ایران از طریق کوفه و بصره انجام گرفت. در همان قرن اول هجری شهرهایی چون همدان، اصفهان و کاشان محل توجه و تردد کوچ‌های عرب گشت؛ بویژه قم از مراکز مهم عرب شد و در آن جا اعراب قدرت و مکنتی بدست آوردند، اما خراسان بیش از سایر نقاط مورد توجه طوایف عرب بود، چه این سرزمین با شیوه معیشت و زندگی اعراب سازگارتر می‌نمود، چنان که در سال (۵۲ هـ) پنجاه هزار مرد جنگی از اعراب به خراسان آمدند که نیمی از بصره و نیمی از کوفه بودند و البته اگر تعداد جنگجویان این قوم در آن زمان این مقدار بوده است پیداست که تعداد سایر طبقات از زن و کودک و افراد غیرجنگی در آن میان از سه برابر این مقدار کمتر نبوده است. با این حساب تعداد اعراب خراسان را در این کوچ، دویست هزار نفر تخمین زده‌اند.^{۱۷}

بلاذری در فتوح البلدان این کوچ را در سال (۵۱ هـ) عنوان کرده و می‌نویسد: در سال پنجاه و یک «زیادبن ابی سفیان»، «ربیع بن زیاد حارثی» را بر خراسان گماشت و همراه وی قریب پنجاه هزار تن از اهل بصره و کوفه را با زن و فرزند بدان سوی روانه کرد. ربیع آنان را در پایین رود مسکن داد. هم‌چنین اضافه می‌کند که «امیربن احمر» نخستین کسی بود که عرب را در مرو مسکن داد.^{۱۸}

گذشته از این کوچ، در سال (۶۴ هـ) یا به قولی (۶۱ هـ) دسته‌ای دیگر از طوایف عرب به خراسان آمدند. ابن اثیر در کتاب الکامل می‌نویسد: «در سال (۶۱ هـ) یزید، سلم بن زیاد را به امارت خراسان برگزید و حدود شش هزار سوار را با وی همراه ساخت.^{۱۹}» بعضی از این مهاجران در شهرها می‌زیسته‌اند، اما بسیاری نیز همان زندگی بدوی و خانه به دوشی سابق را که در جزیره العرب داشته‌اند، در واحه‌ها و صحراهای خراسان هم چنان ادامه می‌داده‌اند. این اعراب در شهرها، محله‌هایی مخصوص خویش داشته و در خارج از شهرها نیز به کشاورزی و دام‌داری می‌پرداخته‌اند. در هر حال قسمت عمده این مهاجران که به خراسان وارد شدند از بصره بوده‌اند. در سیستان و مشرق خراسان غلبه با طوایف بکر و تمیم بود، در صورتی که در مغرب خراسان و حدود قومس طوایف قیس غلبه داشتند. طایفه‌ای دیگر که در این زمان قدری دیرتر از دیگران به خراسان آمده بود طایفه «ازد» بود. تعصب‌ها و اختلاف‌هایی کهنه که از قدیم میان

اعراب قحطانی و عدنانی وجود داشت، در میان این مهاجران نیز هم چنان باقی مانده بود. چنان که در سال (۶۴ هـ) میان بکر و تمیم در نزدیک هرات جنگی روی داد که حدود یک سال طول کشید و اختلاف‌های آنان هم چنان تا سال (۸۱ هـ) ادامه یافت.^{۲۰}

ظهور این گونه اختلاف‌ها در میان اعراب طبیعی بنظر می‌رسید، زیرا هر حاکمی که به ولایت خراسان منصوب می‌شد، با اعرابی که با وی نسبت و قرابتی داشتند با مهربانی و عطوفت برخورد می‌کرد و با دیگران بنای خصومت و دشمنی می‌نهاد. به هر حال در دورهٔ امویان هر روز بر قدرت و عدت اعراب افزوده می‌شد. تعدد زوجات و کثرت اولاد از عواملی بود که این امر را شدت می‌بخشید.

اعراب خراسان از همان آغاز با ایرانیان روابط و علایقی نزدیک پیدا کردند. مرزبانان و دهقانان خراسان با حکومت اعراب خو گرفتند، چنان که اعراب نیز با آداب و رسم‌های ایرانیان آشنا شدند. اندک اندک در میان دو قوم خویشاوندی‌های سببی پیدا شد. فرزندان که در نسل‌های بعد پدید آمدند بتدریج خشونت بدوی و تعصب پدری خویش را فراموش کرده، به سرزمین جدید و خویشاوندان تازه علاقه پیدا کردند.^{۲۱}

عهد عباسیان و حکومت‌های ملوک الطوائفی

پس از پیدایش اسلام و برپایی دولت عربی، ایرانیان بسیار آزرده شدند، بویژه که امویان آنان را خوار می‌داشتند و به آنان آزار می‌رساندند. از این رو بر امویان می‌شوریدند و آنان نیز بسختی ایرانیان را از پای در می‌آوردند، شهرهایشان را ویران کرده و بسیاری از مردم را به قتل می‌رساندند، تا آن جا که بسیاری از خاندان‌های کهن ایرانی نابود گشتند.^{۲۲}

این حس نفرت از عرب در اواخر عهد اموی، خراسان را برای نشر دعوت سری شیعه کانونی مناسب کرد. دعاء شیعه که از عراق می‌آمدند غالباً با جامهٔ بازرگانان و سوداگران در شهرها و روستاهای خراسان می‌گشتند و مردم را پنهانی دعوت به پیروی از آل محمد (ص) می‌کردند. بدین گونه در روزهایی که اعراب خراسان از اختلاف‌ها و عصبیت‌های خویش مجال دفاع و حمایت از خلافت امویان را نداشتند، شورش سیاه جامگان به رهبری ابومسلم - که سقوط خلافت اموی را در پی داشت - آغاز شد.^{۲۳}

اگرچه بعد از پیروزی ابومسلم و روی کار آمدن عباسیان، اعراب مورد بی‌مهری قرار گرفته و اکثرشان بیرون رانده شدند، اما بدون شک گروهی از آنان که دست



دوستی به سوی ابومسلم و خلفای عباسی دراز کرده بودند در این نواحی باقی ماندند و تا مدت‌ها در دولت عباسیان، حکام عرب بر این سرزمین ولایت داشتند.

در نتیجه پیروزی عباسیان، اوضاع ایران رنگی تازه به خود گرفت. ضربتی که عنصر عربی پس از انقلاب‌های سال (۱۲۹ تا ۱۳۲ هـ.ق) در اثر اخراج مکرر و متعدد عرب‌ها از ایران دید، اوضاع خراسان را بشدت تغییر داد. از این پس صبغه ایرانی این ایالت مورد حمایت قرار گرفت، بویژه در دهه‌های میان (۱۴۰ تا ۲۲۴ هـ.ق) به موجب قیام و شورش‌های مکرر در طبرستان، ایالت هم جوار خراسان، عنصر سامی بیش از پیش به نابودی گرایید. سلطه و چیرگی قبایل عرب در خراسان از میان رفت و اساساً قسمت عمده آنان از این سرزمین رانده شدند. از سال (۱۳۲ هـ.ق) یعنی پایان دولت اموی، عرب‌ها در ایران، دیگر آن سیادت گذشته را نداشتند، بلکه ریاست به دست خود ایرانیان افتاد. البته دلیل این امر تنها تغییر وضعیت سیاسی و اخراج یا برانداختن طوایف عرب نبود، بلکه در کنار این امور، نیروی آمیزش و هم‌سانی، ازدواج‌های دونژاد - عرب و ایرانی - از عوامل دیگر در این زمینه بشمار می‌آمد.^{۲۴}

عباسیان که از سال (۱۳۲ هـ.ق) تا سال (۶۵۶ هـ.ق) بر ایران حکومت می‌کردند در واقع تا حدود سال‌های (۲۰۰ تا ۲۵۰ هـ.ق) بر ایران تفوق و تسلط کامل داشتند. از این حدود تا پایان عهد عباسیان و سقوط دولت آنان به دست مغولان در گوشه و کنار، بویژه در خراسان حکومت‌های محلی و مستقلی بوجود آمدند، از جمله طاهریان، صفاریان، آل زیار، آل بویه، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و... بدیهی است که با وجود این حکومت‌ها اعراب بیش از پیش در انزوا قرار گرفته و از آنها نام و نشانی نبود.

با این حال عنصر عربی توانست در تعدادی از نواحی که مرکز جمعیت‌هایی متراکم از آنان بود برجای بماند و قسمتی از قبایل خود را در محل‌هایی چند از ماوراءالنهر و خراسان و قم و در سواحل جنوبی فارس حفظ کند. در موارد دیگر هر چه زمان می‌گذشت این عنصر نیز بیش‌تر از لحاظ زبان در ایرانی بودن منحل می‌گشت.^{۲۵}

عباسیان توجهی خاص به خراسان داشته‌اند، چه دولت آنان به اهتمام و کوشش خراسانی‌ها ثبات یافت و بوجود آمد. عباسیان آن جا را عمده مملکت خویش می‌شمردند و خراسان مطلع دولت آنان بحساب می‌آمد، از این رو با نظر علاقه بدان می‌نگریستند. در آن زمان خراسان ولایتی بزرگ بود و اداره آن اهمیتی فراوان داشت. یاقوت حموی مشهورترین جغرافی دان روزگار اسلامی، مرزهای خراسان را از عراق، جوین و بیهق آغاز و به تخارستان، غزنه و سیستان که به هند می‌پیوسته، می‌رساند.

مقارن این ایام خراسان چهار ولایت عمدۀ داشت که عبارت بود از: ابرشهر یا نیشابور، مروشاهجان یا مرو، هرات و بلخ. شهرهای عمدۀ دیگر آن هم عبارت بود از اسفراین، جوین، ابیورد، نسا، سرخس، اسفزار، بیهق، طوس، بادغیس، بوشنج، جوزجانان، مرو رود، بامیان، غرjestان و تخارستان.

در اوایل فتوح اسلامی مرو و بلخ، کرسی خراسان بود، اما در عهد طاهریان ابرشهر، مرکز امارت شد. ابرشهر که نیشابور نیز خوانده می‌شد در همهٔ خراسان به آبادی و خوشی و حاصل‌خیزی شهره بود، اما مرو که پیش از نیشابور مرکز خراسان بود، در آن زمان هنوز اهمیت بسیار داشت. در شهر و واحه‌های اطراف آن از اوایل فتوح و بویژه در عهد امویان قبایل و طوایف عرب سکونت داشتند، اما هرات در این دوره شهری بزرگ و پر رونق بود و قلعه و باروی محکم با چهار دروازه داشته است. در شمال آن بادغیس بود که در آن ایام ولایتی وسیع و آباد بوده و یکی از مراکز تجمع اعراب بحساب می‌آمده، در صورتی که امروزه تقریباً بیابانی خالی از سکنه است. ولایت بلخ که چهارمین ربع مهم خراسان بشمار می‌رفت از شهرهای آباد و قدیم خراسان بود. این شهر در دورهٔ قبل از اسلام از مراکز مهم بودائیان بود و معبد نوبهار در آن جا پرستش‌گاهی مشهور بشمار می‌آمد. در عهد فتوح اسلام و اوایل عهد امویان، بلخ به سبب کشمکش‌ها و ستیزه‌ها، خرابی بسیار یافت.^{۲۶}

عنصر عربی که از همان شروع دولت عباسیان قدرت و اعتبار سابق خود را از دست داده بود، در زمان مأمون و معتصم هر روز از قدر و منزلتش کاسته می‌شد، بویژه که معتصم نسبت به اعراب بسیار بی‌اعتنا بود و به تمام کارگزاران خود در کشورها و شهرها فرمان داده بود که نام عرب‌ها را از دفترها بیندازند و حقوق آنها را قطع کنند. طبیعی است که در چنین اوضاع و احوالی طوایف و اعراب باقی مانده، پراکنده و در انزوا در نواحی مختلفی چون طبس، قاین و قهستان بسر می‌برده‌اند، تا این که دولت صفوی سربرآورده و آب رفته دوباره به جوی آمده و گه‌گاه مورد عنایت سلاطین واقع شده‌اند.^{۲۷}

عهد صفویه و بعد از آن

بعد از استیلای آل طاهر و بوجود آمدن دولت‌های متعدد، خاصه در خراسان که هر کدام منطقه‌ای را تحت سیطرهٔ خود درآورده بودند و حکومت بیگانگانی چون غزنویان، سلجوقیان، مغولان، تیموریان، که حدود پانصد سال بر نقاط مختلف ایران فرمان می‌راندند و علی‌رغم جنگ‌ها و درگیری‌هایی خونین که هراز چندگاهی میان آنان



رخ می‌داد، اعراب بویژه طایفه خزیمه که از سده دوم یکی از قطب‌های قدرت قهستان بشمار می‌آمدند، آن سلطه و نفوذ گذشته را از دست داده، در گوشه و کنار این نواحی به صورت پراکنده بسر می‌برده‌اند. قهستان بدلیل واقع شدن در حاشیه کویر از این جنگ‌ها آسیب چندانی ندید، در صورتی که شهرهای دیگر چون نیشابور، سبزوار، توس و هرات دچار تخریب و ویرانی‌های بسیار شد. برهمن اساس می‌توان ادعا کرد که طوایف عرب در گوشه و کنار این منطقه پراکنده و به زندگی خود مشغول بوده‌اند، هرچند که از سده‌های سوم تا دهم هجری تقریباً نام و نشانی از آن‌ها در تاریخ نیست، اما تردیدی نیست که بیابان‌های قهستان یکی از اطراق‌گاه‌های باب طبع اعراب بوده و عمده آن‌ها در وادی‌ها و شهرها و شهرک‌های حاشیه کویر لوت به شترداری و دام‌داری ثابت و متحرک اشتغال داشته‌اند، تا این که کوکبه دولت صفویه طلوع کرد.

حکومت صفویه اولین حکومت شیعه مذهب ایرانی بود که توانست حکومتی با ثبات و وسیع را در ایران بنیان گذارد و قلمرو خود را تا سیستان و هرات و مرو گسترش دهد. در نتیجه مردم قهستان که اکثراً شیعی مذهب بودند، با روی کار آمدن صفویان به مراد خود رسیدند و مدتی مدید، حدود ۲/۵ قرن، در آرامش بسر بردند و اعراب بویژه طایفه خزیمه گاه مورد توجه و عنایت سلاطین قرار می‌گرفتند.^{۲۸}

آنچه مسلم است این است که طایفه عرب (خزیمه) تا اواخر دوره صفویه اسم و رسمی نداشتند و در اواخر سلطنت شاه حسین و شاه طهماسب دوم صفوی بود که بزرگان این طایفه قد علم کردند و از حدود سال (۹۹۵ هـ.ق) است که بار دیگر نام طوایف عرب بویژه طایفه خزیمه در تاریخ نمود بارز پیدا می‌کند. چنان که مؤلف کتاب احیاء الملوک در ذیل وقایع سال (۹۹۵ هـ.ق) به اسیر شدن «میرعلم خان» به دست سپاه ازبک و کشته شدن وی توسط آنان اشاره می‌کند.^{۲۹} از این مطلب چنین برمی‌آید که طایفه خزیمه در آن زمان از طوایف صاحب نفوذ و قدرت در نواحی قهستان بشمار می‌آمده است.

بعد از انقراض دولت صفویه احوال آن دیار (خراسان) بکلی دست خوش هرج و مرج شد، تا این که سرانجام نادرقلی افشار در حدود سال (۱۱۴۵ هـ.ق) با زحمت فراوان بر آن ولایت مستولی گردید. گرچه صفویه تا چند سال پس از سربرآوردن نادرقلی افشار بازهم حاکم صلی ایران تلقی می‌شد، اما در حقیقت پس از پیوستن نادر به شاه طهماسب دوم و یافتن سپه‌سالاری، باید نادر را صاحب قدرت اصلی در ایران بحساب آورد.

از زمان نادرشاه است که نام خزیمه بویژه «اسماعیل خان خزیمه» به عنوان یکی از سرداران لشکر نادر در کتب تاریخی بکرات ذکر شده و در اکثر جنگ‌ها با طایفه خویش حضوری فعال داشته است و بسبب همین خدمات شایان او بود که نادرشاه حکومت قاین را به اسماعیل خان واگذار نمود و پس از مدتی صاحب نفوذ و قدرت فراوان گردید.

از میان طوایف عرب که در جنوب خراسان سکنی گزیده‌اند، بجز خزیمه‌ها، دیگر طوایف مشهور، زنگویی‌ها (شیبانی) و میش مست‌ها و نخعی‌ها و لالوئی‌ها هستند. سابقه حضور فعال دو طایفه زنگویی و میش مست در خراسان را عموماً به زمان نادرشاه نسبت می‌دهند، هرچند گفته می‌شود میش مست‌ها از طایفه عرب عامری و زنگویی‌ها از اعراب بنی شیبان هستند که در زمان عباسیان در خراسان ساکن بوده‌اند، اما هر دو طایفه میش مست و زنگویی مانند اعراب خزیمه از زمان نادرشاه حضور بارز یافته‌اند، چنان که در تاریخ جهان گشای نادری بارها از آنان نام برده می‌شود. نخعی‌ها و لالوئی‌ها نیز از زمان سلطه ملک محمود سیستانی بر خراسان (حدود ۱۱۳۵ هـ.ق) نامشان در تاریخ این خطه فراوان دیده می‌شود.^{۳۰}

در اواخر دولت نادری و اوایل دولت قاجار، امرای ایران در نقاط مختلف طریق ملوک الطوایفی را پیش گرفتند. «میرزا زین العابدین شیروانی» در کتاب ریاض السیاحه می‌نویسد: بعد از انقراض دولت نادری تا حدود سال (۱۲۳۷ هـ.ق) امرا طریق ملوک الطوایفی را پیش گرفتند و هیچ یک سر به اطاعت و انقیاد دیگری فرو نمی‌آورد. نخست اولیای دولت قاجار از بسطام تا مشهد، بعد از آن جماعت افغان در هرات و توابع آن، طایفه ازبک در بلخ و نواحی آن، گروه افشار در اندخود و شبرغان، فرقه جلایر در کلات، حاکم بخارا در مرو و توابع آن، ترکمانان در سرخس و بادغیس، قبیله عرب در قاین، کیانیان در سیستان، جماعت هزاره در باخرز، طوایف اکراد در خوبوشان، ایلات قرائی در تربت، قبایل خزیمه در طبس و جمعی دیگر بودند که در گوشه و کنار سر از اطاعت بیرون کرده و در مقابل هیچ کس سرفروود نمی‌آوردند.^{۳۱}

«سرپرسی سایکس» در سفرنامه خود راجع به خزیمه می‌نویسد: این خانواده پس از انقراض سلسله صفویه نیمه استقلالی برای خود پیدا کرد، اما بتدریج پس از آن که دامنه قدرت و نفوذ دولت ایران گسترش یافت و متمدان خراسان یکی پس از دیگری تسلیم نیروی ایران گردیدند، امیر قاین نیز مجبور شد تا در مقابل سلاطین قاجار سر اطاعت فرود آورد.^{۳۲}



به هر حال سلطه و نفوذ خاندان خزیمه تا اواخر دوره قاجاریه ادامه یافت، تا جایی که در اواخر این دوره همه قهستان و حتی سیستان نیز به زیر سلطه و حکومت این خاندان درآمد، حتی در رژیم پهلوی نیز این سیادت هرچند کم رنگ‌تر ادامه داشته و بقایا و فرزندان حازم بن خزیمه که پس از نادرشاه به ولایت قهستان رسیدند تا چندی پیش در این خطه صاحب نفوذ و قدرت بوده‌اند.

سکونت اعراب در جنوب خراسان

آنچه مسلم است این است که بعد از اسلام و پس از حمله اعراب به ایران، اولین قوم که به قهستان روی آورد و با اقوام فارسی زبان بومی آن هم زیست گردید، قوم عرب بود.

سیل گسترده مهاجران عرب از همان قرون اولیه اسلامی شروع شد. عمده‌ترین قوم ساکن در قهستان در آن زمان اعراب «بکر بن وائل» بودند. علاوه بر این‌ها طوایف عرب دیگری نیز به خراسان آمده و در آنجا ساکن شده بودند. چنان که در سال (۵۱) یا (۵۲ هـ) پنجاه هزار مرد جنگی از اعراب به خراسان آمده که نیمی بصری و نیمی کوفی بودند. عده‌ای تعداد اعراب را در این کوچ، دویست هزار نفر تخمین زده‌اند. علاوه بر این کوچ، در سال (۶۴ هـ) نیز دسته‌ای دیگر از اعراب به خراسان آمدند که قسمت عمده آن‌ها از بصره بودند. از جمله این طوایف می‌توان از قبیلۀ بنی تمیم، بنی قیس و ازد نام برد که در سیستان و مشرق خراسان طوایف بکر و تمیم و در مغرب خراسان طایفۀ قیس غلبه داشتند.^{۳۳}

هم‌چنین در نیمه سده دوم هجری (۱۵۰ هـ) اعراب خزیمه بدنبال سرکوبی قیام استاد «سیس» به قهستان آمده‌اند، چنان که مؤلف بهارستان عنوان می‌کند: از آن زمان به بعد، این طایفه در قهستان جای گرفته و بدان علاقه‌مند شدند و تاکنون در این خطه مانده‌اند و حتی از زمان صفویه به بعد نیز مورد توجه سلاطین قرار گرفته و حکومت محلی قهستان را برعهده داشته‌اند.^{۳۴}

علاوه بر این‌ها طوایف عرب دیگری از جمله خزاعی، زنگویی، شیبانی، نخعی، لالویی، رضانی، خنجری، هامری، عنانی، سالاری، بنی اسد، فلاحی و میش مست، در آن حدود پراکنده شده‌اند. از میان این طوایف زنگویی‌ها حاکم حدود طبس، میش مست‌ها در ترشیز (کاشمر) و خزیمه‌ها مهم‌ترین طایفۀ عرب صاحب قدرت در قهستان و حدود بیرجند بوده‌اند.^{۳۵}

به هر صورت کثرت و تجمع قبایل و طوایف مختلف عرب در این حدود آن قدر بوده است که در زمان قاجار شمال خراسان را «کردخانه» و جنوب آن را «عرب خانه» می‌گفتند. چنان که مؤلف روضه الصفاى ناصری می‌گوید: ولایت خراسان بر دو گونه است که یکی را عرب خانه و دیگری را کردخانه دانند.^{۳۶}

هم‌چنین «صنیع الدوله» در کتاب مرآت البلدان در ذیل وقایع سال (۱۲۶۳ هـ.ق) مربوط به عهد قاجار «عرب خانه» را مرادف با قاینات عنوان کرده است و می‌گوید: پس از این که شاهزاده «حمزه میرزا» (پسر محمدشاه) به مشهد مقدس آمد بر مسند ولایت مستقر شد، حکومت عرب خانه یعنی قاینات را به «ابراهیم خلیل خان خوئی» و کردخانه یعنی بوزنجر (بجنورد) را به «محمد علی خان ماکوئی» سرتیپ مقرر داشت.^{۳۷}

از این مطلب چنین برمی‌آید که در آن زمان جمعیت اعراب جنوب خراسان بسیار فراوان بوده و گویی غلبه با طوایف و قبایل عرب بوده که از قاینات به نام عرب خانه تعبیر می‌شده است. به هر حال اکثر این اعراب در حدود شهر بیرجند، سربیشه، خوسف، خور، مختاران و سایر روستاها سکونت داشته‌اند.

ژنرال «سرپرسی سایکس» در سفرنامه خود می‌نویسد: در شهر بیرجند و توابع و میان ایلات و عشایر اطراف، جماعتی کثیر به زبان عربی تکلم می‌کنند. وی تعداد عرب‌های شهرستان بیرجند را حدود چهارصد خانوار ذکر کرده که اغلب در روستاها منزل دارند.^{۳۸}

«صنیع الدوله» در مرآت البلدان دو بلوک خوسیب (خوسف) و خور را مسکن اعراب نخعی و ایلات آن ولایت را شامل سه طایفه عرب لالوئی، نخعی و زنگویی نوشته است.^{۳۹}

«میرزا خانلر خان اعتصام الملک» در سال‌های (۵-۱۲۹۴ هـ.ق) اغلب مردم خوسف را از اعراب نخعی و زنگویی بشمار آورده است. وی می‌نویسد: خوسف که جایی معتبر است، آب و سبزه و درختش از بیرجند بهتر است. در خارج قلعه، دهی بزرگ است که ششصد، هفتصد خانه دارد و اغلب رعیتش عرب نخعی هستند. خور نیز قریه بزرگی است که دویست و هشتاد و سه خانه دارد که نصف آن‌ها از اعراب زنگویی و نصف دیگر از اعراب نخعی هستند، اما اعراب نخعی غلبه دارند، چه خودشان هم خیلی رشید و شجاعند.^{۴۰}



«زین العابدین شیروانی» نیز در نیمه اول سدهٔ سیزده هجری نوشته است: از عشایر عرب که در زمان ملوک امویه و خلفای عباسی بدین ولایت (خراسان) آمده‌اند، تاکنون بیش‌تر از شصت هزار خانواده می‌باشند.^{۴۱}

«محمد خدابنده لو» در سال‌های ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۵ هجری دربارهٔ عرب‌های قهستان و حدود بیرجند نوشته است: هزار و پانصد خانوار سربیشه را اعراب خزائل تشکیل می‌دهند. ساکنان بلوک خسب (خوسف) اعراب نخعی و فلاحی هستند. بلوک عرب‌خانه محل سکونت اعراب فلاحی است که اکنون به زبان عربی تکلم می‌کنند و فارسی نمی‌دانند.^{۴۲}

فرهنگ آبادی‌های ایران که در سال ۱۳۲۸ هـ به چاپ رسیده، جمعیت ناحیه خوسف را حدود ۶۶۸۰ نفر شامل عرب‌های نخعی، زنگویی و فارس‌ها نوشته که غلبه با نخعی‌ها بوده است. اهالی خور را هم نیمی عرب زنگویی و نیمی عرب نخعی اعلام کرده است. همین منبع جمع عرب‌های قاینات را ۱۲ هزار خانه و چادر نوشته است.^{۴۳}

طوایف عرب در خراسان

بدون تردید سیل عظیم مهاجران عرب که در قرون اولیهٔ اسلامی به داخل ایران و بویژه خراسان وارد شد، باعث توطن و سکونت بسیاری از این طوایف در نقاط مختلف ایران گردید، به گونه‌ای که تاکنون بقایای این قبایل و طوایف در جای جای ایران خاصه خراسان مشهود است. اگرچه برخی از مورخان براین عقیده‌اند که این اعراب (اعراب جنوب خراسان) در زمان نادرشاه از جنوب ایران به این نواحی کوچانده شده‌اند، اما بدون شک، آن‌چنان که اکثر مورخان ذکر نموده‌اند، بیش‌تر این اعراب از همان سده‌های نخستین در این مناطق ماندگار شده‌اند. به هر حال طوایفی بسیار از اعراب در خراسان پراکنده شده که برخی از آنان در شمال و اکثریت در جنوب خراسان متوطن شده‌اند. مهم‌ترین عشایر عرب که در شمال خراسان سکونت نموده‌اند عبارتند از:

- ۱- عرب اسکندری: که در نواحی درگز و بجنورد اسکان یافته‌اند.
- ۲- عرب خدزی: طایفه‌ای از اعراب در لطف آباد درگز که احتمال می‌رود نادرشاه پس از تسخیر مرو آنان را به ابیورد و اطراف آن انتقال داده باشد.
- ۳- سادات حسنی: از اعقاب زیدبن امام حسن مجتبی(ع) که در نواحی قوچان و درگز سکونت یافته‌اند.
- ۴- عرب‌های درگز: که از بندرهای خوزستان و به فرمان نادرشاه پس از سرکوبی شورش شیخ احمد مدنی در سال (۱۱۴۵ هـ - ق) به درگز انتقال یافته‌اند.

- ۵- سادات رضوی: از بازماندگان اولاد امام رضاع) که در مشهد، تهران و نقاط دیگر کشور زندگی می‌کنند.
- ۶- عرب دشتی: طایفه‌ای از اعراب که احتمال می‌رود از اعراب مرو باشند که به فرمان نادرشاه به ابیورد، کلات و بجنورد انتقال یافته‌اند.
- ۷- عرب ساربان: طایفه‌ای از اعراب مرو که مانند اعراب دشتی و اسکندری از مرو به کلات و درگز کوچانده شده‌اند.
- ۸- عرب عضدی: طایفه‌ای از اعراب مرو که در کلاته ابراهیم شاه بجنورد سکونت دارند.
- ۹- عرب سید کلال: که امروزه در مشهد، جام و باخرز سکونت دارند.
- ۱۰- عرب شیخ تیموری: احتمالاً از اعراب مرو هستند که اکنون در دهستان «کسه بایر» میان مانه و سملقان بجنورد اسکان یافته‌اند.
- ۱۱- سادات موسوی: اولاد این طایفه در مشهد، کاشمر، بجنورد، قوچان، اسفراین، قاین و غیره زندگی می‌کنند.
- ۱۲- نقش‌بندی: این طایفه از پیروان خواجه بهاء‌الدین نقش‌بندی بخارایی هستند که بین طوایف کرد و ترکمن خراسان وجود دارند.^{۴۴}
- اکثر این طوایف و قبایل عرب با گذشت سالیان متمادی و به سبب مجاورت، به گونه‌ای با بومیان فارسی زبان آمیخته که تقریباً در آنان محو شده‌اند، به حدی که بسیاری از آنان زبان اصلی (عربی) خود را بکلی فراموش کرده و اکنون به زبان فارسی تکلم می‌کنند، اما اعراب جنوب خراسان به نسبت سایر اعراب اصالت عرب بودن خود را بیش‌تر حفظ کرده‌اند. شاید علت این امر، تجمع گسترده اعراب و در حاشیه بودن این مناطق بوده که روند امتزاج اعراب با فارسی‌زبانان را کندتر نموده است.
- جنوب خراسان به دلیل شرایط طبیعی، محل مناسبی برای سکونت اعراب بشمار می‌رفت. بنابراین از همان قرون اولیه اسلامی شاهد ورود اعراب و سکونت آنان در این منطقه هستیم و طوایفی عمده از اعراب، آن جا را به عنوان موطن خود برگزیده‌اند. از مهم‌ترین قبایل اعراب جنوب خراسان می‌توان به قبایل ذیل اشاره نمود:
- ۱- اعراب خزیمه: از طوایف عمده عرب است که در سال (۱۵۰ هـ ق) در ایام خلافت منصور عباسی برای سرکوبی قیام مردم خراسان به این منطقه وارد شد. «حازم بن خزیمه» سرکرده این طایفه پس از یک سال توانست خراسان را بتصرف خود درآورد و لشکریان وی در نواحی خراسان، بویژه قهستان و قاینات توطن اختیار نمودند.



«کلنل بیت» در سفرنامه خود به خراسان و سیستان دربارهٔ خاندان خزیمه چنین می‌نویسد: بنیان‌گذار این خانواده «میرعلیخان» از طایفه عرب خزیمه است که گفته می‌شود در زمان خلیفه هارون الرشید (حدود ۱۷۰ هـ - ق) همراه قبیله‌اش از عربستان به خراسان کوچ داده شده و در منطقهٔ قاینات آنان را اسکان دادند. این خانواده گله‌دار بوده، ثروتی زیاد در اختیار داشتند و توانستند بتدریج بر قدرت خود بیفزایند.^{۴۵}

۲- عرب خزاعی: طایفه‌ای از اعراب است که در سال (۱۵۰ هـ - ق) در ایام خلافت منصور عباسی به همراه سپاهیان حازم بن خزیمه برای سرکوبی قیام مردم خراسان و سیستان به خراسان آمدند و تعدادی از آنان در جنوب خراسان باقی ماندند. بیش‌تر این طایفه در شهرستان بیرجند و قاینات (قهستان) سکونت دارند و در سال (۱۲۹۴ هـ - ق) یک‌صد و پنجاه خانوار به سرخس انتقال و اسکان داده شدند.

۳- عرب زنگویی: طایفه‌ای از اعراب شیبانی است که همانند عرب خزیمه همراه با سپاهیان حازم برای سرکوبی قیام مردم خراسان به ایران آمدند و در شهرستان‌های جنوبی خراسان چون قاینات و طبس باقی ماندند.

۴- عرب شیبانی: طایفه‌ای از اعراب است که در زمان منصور عباسی جزو سپاهیان حازم به خراسان آمدند و مانند سایر طوایف عرب در منطقهٔ خراسان جنوبی باقی ماندند. این طایفه در بیرجند و طبس سکونت گزیدند.

۵- عرب عامری: این طایفه نیز از سپاهیان حازم هستند که در خراسان ساکن شده‌اند. بازماندگان این طایفه در بیرجند و اطراف آن زندگی می‌کنند.

۶- عرب میش مست: یا جمالی یکی دیگر از طوایف عرب است که گفته می‌شود مانند سایر طوایف عرب جنوب خراسان به همراه سپاهیان حازم وارد خراسان شده‌اند. این طایفه در منطقهٔ ترشیز (کاشمر) اسکان یافتند.

۷- عرب نخعی: این طایفه نیز مانند سایر طوایف عرب به همراه سپاهیان حازم به خراسان آمدند و در مناطق جنوب خراسان بویژه خوسف ساکن شدند. بازماندگان این طایفه امروزه در بیرجند و اطراف آن، مشهد و تهران پراکنده شده‌اند.

۸- عرب نخوری: این طایفه هم مانند سایر طوایف عرب در مناطق جنوبی خراسان در منطقهٔ بیرجند مانده‌اند. بازماندگان این طایفه امروزه در بخش شوسف شهرستان نهبندان به کشاورزی مشغولند.

۹- سادات نوربخشیه: این طایفه از بازماندگان اولاد «سید علاءالدین محمد نوربخش» است که به هفده واسطه به امام موسی کاظم(ع) می‌رسد. بازماندگان این طایفه در قاین، بیرجند، مشهد و تهران زندگی می‌کنند.

۱۰- عرب‌های عرب خانه بیرجند: عرب‌های این منطقه که در دهستان عرب خانه از توابع بخش شوسف شهرستان نهبندان زندگی می‌کنند، از بازماندگان اعرابی هستند که جزو سپاهیان حازم در سال (۱۵۰ هـ - ق) به خراسان آمده‌اند. اکنون هم بیش‌تر روستاهای این دهستان عرب نشین هستند و به کار کشاورزی، دام داری و قالی بافی اشتغال دارند و زبان غالب مردم این منطقه زبان عربی است.^{۴۶}

عرب خانه

چنان که اشاره شد اولین بار در دوره قاجاریه است که با نام عرب خانه برخورد می‌کنیم، اما بدون تردید در آن زمان عرب خانه محدوده‌ای بسیار وسیع را شامل می‌شده که جنوب خراسان (قاینات) را به نام عرب خانه عنوان می‌کرده‌اند.^{۴۷}

این نکته بیان‌گر این مطلب است که گستردگی و کثرت طوایف و قبایل مختلف عرب در جنوب خراسان به حدی بوده است که گاه به جای قاینات، نام عرب خانه بکار گرفته می‌شده و آن را هم ردیف با قاینات بشمار می‌آوردند.

چند منطقه را می‌توان نام برد که اعراب برای سکونت قبایل مهاجر خود برگزیدند: یکی در جنوب قاین، حومه بیرجند (عرب‌خانه) و دیگری شمال و شمال شرقی قاین، خذری (دشت بیاض) و اطراف بزن آباد زیرکوه. در حومه بیرجند قبیله خزیمه و بستگان حازم سکونت داشتند که تاکنون نیز ادامه یافته و تیره‌هایی از آنان منشعب گردیده و مصدر امور سیاسی - نظامی بوده‌اند. در دشت بیاض قبیله ثقفی‌ها زندگی می‌کردند که تا زمان طاهریان و قدری بعد از آن نام و یادشان در تاریخ دیده می‌شود.^{۴۸}

اما هم‌چنان که خراسان بزرگ بر اثر گذشت زمان محدود شد، عرب خانه نیز بتدریج محدود و محدودتر شد تا این که امروزه به منطقه جغرافیایی محدودی اطلاق می‌گردد. «فرهنگ جغرافیایی ایران»، عرب خانه را یکی از دهستان‌های بخش «درمیان» شهرستان بیرجند برشمرده که از طرف شمال شرقی به دهستان مؤمن آباد، از غرب به دهستان قیس آباد و از شمال به دهستان گل فریز محدود می‌شود. موقعیت این دهستان را جلگه و کوهستانی، هوای آن را معتدل، محصول عمده آن را غلات و سبزیجات، مذهب مردم آن را شیعه و سنی و زبان آنان را عربی و فارسی عنوان می‌کند.



همین منبع اضافه می‌کند که دهستان مزبور از (۹۱) آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده و مجموع نفوس آن (۱۰۵۹۸) نفر است و روستاهای مهم آن را دهک با (۵۰۳) نفر، سهل آباد با (۳۸۲) نفر و مختاران با (۷۳۶) نفر جمعیت عنوان می‌کند.^{۴۹} اما براساس تقسیمات جدید کشوری، اکنون عرب خانه یکی از دهستان‌های بخش شوسف شهرستان نهبندان می‌باشد که در حدود (۲۸۱۱) کیلومتر مربع وسعت دارد.^{۵۰}

این دهستان از شمال و شمال غربی به شهرستان بیرجند، از جنوب به دهستان میغان و از شرق به دهستان شوسف محدود می‌شود. طبق سرشماری عمومی سال ۱۳۷۵ این دهستان از (۱۰۹) آبادی کوچک و بزرگ تشکیل شده و جمعیت آن حدود (۷۱۵۶) نفر برآورد شده است.^{۵۱}

شغل

شغل عمده مردم این منطقه کشاورزی و دام‌داری است. برخی نیز بویژه زنان به کار قالی بافی اشتغال دارند، اما شرایط اقلیمی و کمی نزولات آسمانی باعث شده که مردم این منطقه از شرایط اقتصادی مناسبی برخوردار نباشند. از طرفی روند روبه رشد جمعیت موجب شده که دیگر کشاورزی و دام‌داری این منطقه نتواند جواب‌گوی نیازهای مردم باشد، از این رو اکثر مردان برای کسب درآمد بیشتر راهی شهرهای مختلف شدند. مشاهده جلوه‌های زندگی شهرنشینی و رفاه نسبی که در شهرها با آن برخورد می‌کردند، باعث شد که برخی از آنان زن و فرزندان خویش را نیز با خود همراه سازند. همین امر روند مهاجرت آنان را به سوی شهرها، بویژه در سال‌های اخیر سرعتی بیش‌تر بخشیده است.

مهاجرت

مشکلات محیط طبیعی جنوب خراسان و کمبودی که در زمینه آب و خاک از دیرباز در این ناحیه وجود داشته است، زندگی کوچ‌نشینی و حرکت به دنبال یافتن مراتع تازه‌تر و زندگی بهتر را ایجاب می‌کرده است. با وجود این، محیطی نسبتاً دست نخورده که کمتر از شمال خراسان دست خوش حمله‌های اقوام بیگانه بوده و نیز عدم وجود راه‌های ارتباطی عمده در جنوب خراسان موجب شده است که بافت اجتماعی نیز کمتر دست خوش تغییر شود. از این رو زندگی اجتماعی بخشی از ساکنان این ناحیه و

هم چنین اعرابی که در این نواحی سکونت گزیده‌اند برمبنای عشیره و خانواده پابرجا مانده است.

چنان که اشاره شد در روزگاران اخیر بویژه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، سیل مهاجرت اعراب این منطقه به سوی شهرها جریان شدیدتری یافته است که البته علت آن وضعیت نامناسب اقتصادی مردم و هم‌چنین وضع طبیعی منطقه است. عدم وجود زمین‌های مناسب برای کشاورزی و دام‌داری و وقوع خشک‌سالی‌های پی‌درپی از عللی است که زمینه را برای مهاجرت مساعدتر نموده است.

به هر حال بسیاری از خانواده‌ها برای همیشه موطن خویش را رها کرده و به شهرهایی چون مشهد، تهران، کرمان، زاهدان و سایر شهرهای ایران رفته‌اند. بخشی قابل توجه از این مهاجران در شهرهای مختلف کشور به مشاغل اداری و فرهنگی و عده‌ای هم به کارهای فنی و خدماتی پرداخته‌اند.

درباره توزیع جغرافیایی این مهاجران باید گفت، اگرچه در تمامی نقاط ایران پراکنده‌اند لیکن در بعضی از موارد می‌توان محله‌هایی خاص را در شهرهای مختلف عنوان کرد که مهاجران به نحوی مشخص در آن محله‌ها تجمع یافته‌اند. مانند: محله‌های خاوران (هاشم آباد و شهرک کاروان) تهران. محله‌های مهرآباد، گلشور، مصلی (پایین خیابان) و سیدی مشهد. محله‌های مختلف شهر کرمان و...

زبان

گویش غالب در منطقه عرب خانه زبان عربی است، هرچند که در بعضی از روستاهای آن، که زمانی از مراکز عمده تجمع و سکونت اعراب بشمار می‌آمد، اینک زبان فارسی در آنها غلبه یافته و عنصر عربی محو شده است. با وجود این در روستاهای عرب نشینی که تعداد آنها هم اندک نیست، زبان عربی به عنوان زبان اصلی در مکالمات و محاورات روزمره بکار می‌رود و اکثر مردم با وجود گذشت سالیان متمادی برخلاف سایر مناطقی که زبان عربی خود را به فراموشی سپرده‌اند، هم‌چنان زبان و گویش عربی خود را حفظ نموده‌اند. به گونه‌ای که تا چندین سال پیش آشنایی چندانی با زبان فارسی نداشته‌اند.

مناطق چور، خوسف، سربیشه، مختاران و... که از مراکز عمده سکونت طوایف و قبایل عرب زنگویی، نخعی، خزالی و فلاحی بشمار می‌آمدند، امروزه از عنصر عربی تهی گشته و زبان عربی در آنها از میان رفته است، اما منطقه عرب خانه از مهم‌ترین مراکزی است که تاکنون اصالت زبان و گویش عربی در آن برجای مانده است.



شاید دلیل عمده این امر چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم آمیزش و اختلاط نسبتاً کمتر مردم این منطقه با فارسی زبانان مجاور و در حاشیه قرار داشتن آنان بوده است. به هر حال زبان عربی، زبان غالب در این ناحیه بشمار می‌آید. از ویژگی‌های آن وجود نمونه‌هایی فراوان از لغات و کلمات اصیل در این گویش است که در این جا به ذکر چند نمونه از این کلمات و بسامد آن‌ها در قرآن و اشعار عربی بسنده می‌کنیم.

غَدَّ = رفت (عَدَا، عُدُوًّا)

وَقَدْ أَغْتَدَى وَ الطَّيْرُ فِي وَكُنَانِهَا بِمُنْجَرِدٍ قَيْدِ الْأَوَابِدِ هَيْكَلِ (امرؤ القیس)

(هنوز پرندگان در آشیانه خویش هستند که من سوار بر اسب بادپای وحشی و کوه پیکر شده، صبح زود بیرون می‌روم).^{۵۲}

عَرَفَ = شناخت (عَرَفَ)، وُجِفَ = ایستاد (وَقَفَ)

وَقَفْتُ بِهَا مِنْ بَعْدِ عِشْرِينَ حِجَّةً فَلَأَيًّا عَرَفْتُ الدَّارَ بَعْدَ تَوَهُّمٍ (زهیر)

(بعد از بیست سال دوری در منزل یار توقف کردم و با زحمت زیاد و قوه تخیل آن را بازشناختم).^{۵۳}

لِسَانٌ = زبان (لِسَانٌ)، لَحْمٌ = گوشت (لَحْمٌ)، دَمٌ = خون (دَمٌ)

لِسَانُ الْفَتَى نِصْفٌ وَ نِصْفٌ فُؤَادُهُ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا الصُّورَةُ اللَّحْمِ وَ الدَّمِ (زهیر)

(مرد دو بخش است؛ زبان و دلش، دیگر جز شکل گوش و خون باقی نیست).^{۵۴}

يَابِسٌ = خشک (يَابَسَ)، رَطَبٌ = تر، مرطوب (رَطَبَ)

وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ رِزْقِهِ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حِجَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطَبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.

(و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او [کسی] آن را نمی‌داند، و آن چه در خشکی و دریاست می‌داند، و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [این که] آن را می‌داند، و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر [این که] در کتابی روشن [ثبت] است).^{۵۵}

حَلَفٌ = سوگند خورد (حَلَفَ)

وَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ لَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ

(و به خدا سوگند یاد می‌کنند که آنان قطعاً از شما نیستند، در حالی که از شما نیستند، لیکن آنان گروهی هستند که می‌ترسند.)

گَعْد = نشست (قَعَدَ)، گام = برخواست (قَامَ)
فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَتُعُودُوا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا.

(و چون نماز را به جای آوردید، خدا را [در همه حال] ایستاده و نشسته و بر پهلو آرمیده، یاد کنید. پس چون آسوده خاطر شدید، نماز را [به طور کامل] به پا دارید، زیرا نماز بر مؤمنان، در اوقات معین مقرر شده است.)^{۵۷}

فَى = بازگشت (فَاءَ، يَفَىءُ)
وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغْت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.

(و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طایفه‌ای] که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت، میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید، که خدا دادگران را دوست می‌دارد.)^{۵۸}

مُطَر = باران (مَطَرٌ)، غَسَل = شست (غَسَلَ)
وَأنتَ أَيُّهَا الْمَطَرُ أَيُّهَا الْمَطَرُ الَّذِي يَغْسِلُ الْأَنْقَاضَ وَالْخَرَائِبَ، أَيُّهَا الْمَطَرُ الَّذِي يَغْسِلُ الْجِيفَ، تَرَفَّقَ أَيضاً وَاغْسَلَ تَارِيخَ شَعْبِي (ادونیس)
(و تو ای باران، ای باران که آوارها و ویرانه‌ها را می‌شویی، ای باران که مردارها را می‌شویی، نیز مهربان باش و تاریخ ملت‌م را بشوی.)^{۵۹}

البته بسیاری از کلمات با گذشت زمان و براساس قاعده تسهیل در گفتار و یا به سبب عوامل بیرونی از جمله تأثیر زبان فارسی، تغییر شکل داده‌اند، اما با وجود این می‌توان صدها نمونه دیگر از کلمات اصیل که دارای بسامدی فراوان در اشعار عربی و قرآن هستند در گویش مزبور یافت که به خاطر جلوگیری از اطالۀ کلام از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.



یکی دیگر از ویژگی‌های این گویش که تا حدودی فاصله آن را با عربی کلاسیک بیش‌تر نموده، وجود واژه‌های فارسی در آن است. این امر در واژه‌ها و کلمات جدید، نمودی بیش‌تر پیدا می‌کند چه آن که این گویش قادر به معادل‌سازی برای این واژه‌ها نبوده است. بنابراین کلمات جدید بدون تغییر محسوسی، وارد این گویش شده است.

مذهب

مردم این منطقه شیعی مذهب و دوست‌دار اهل بیت و ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند. وجود زیارت‌گاه‌هایی متعدد چون مزار «سیدالحسین»، مزار «سیدعلی» و چندین زیارت‌گاه دیگر که از دیرباز مورد توجه مردم این منطقه بوده، مؤید این مطلب است. اما نکته قابل توجه، وجود اعراب اهل تسنن در نزدیکی منطقه عرب‌خانه است که از لحاظ زبان و گویش، شباهت‌هایی بسیار میان آنان وجود دارد.

«کلنل بیت» در سفرنامه خود درباره اعراب اهل تسنن چنین می‌نویسد: در «ماخونیک» به جلگه‌ای وارد شدیم که به زبان محلی به آن «سنی خانه» می‌گفتند. ساکنان این جلگه همگی اهل تسنن بودند. در تعدادی کلبه حقیر، تعدادی خانوار عرب که پوستی تیره داشتند زندگی می‌کردند. اینان مردمی فقیر بودند. بنظر می‌رسید که از نظر خصوصیات نژادی و فرهنگی، اصالت خود را حفظ کرده و در طول زمان تحت تأثیر محیط اطراف خود قرار نگرفته باشند. علت این امر نیز بیش‌تر نزدیکی به مرز افغانستان بود. بدین ترتیب ایرانیان به آنان دسترسی نداشته و نمی‌توانستند در امور آنان دخالت و اعمال نفوذ کنند و آنان را وادار سازند تا از مذهب خود دست برداشته و به مذهب تشیع ایمان آورند. «طبس مسینا» مرکز ناحیه سنی خانه در وسط دشت همواری بنا شده بود. این ده‌کده تقریباً صد و پنجاه خانوار را در بر می‌گرفت. از ظاهر قلعه طبس معلوم بود که در روزگار خود از بناهای بسیار مستحکم و از مواضع دفاعی قابل ملاحظه- ای برخوردار بوده است.^{۶۰}

به هر حال بنظر می‌رسد که اعراب اهل تسنن از نواحی مرزی افغانستان که قبلاً جزئی از خراسان بزرگ بشمار می‌رفت، به سمت قهستان کوچ کرده باشند. وجود اعراب فراوان در افغانستان که اکثریت آنان اهل تسنن هستند نیز می‌تواند مؤید این گفتار باشد، اما با وجود این، مدرکی مستند دال بر کوچ آنان از افغانستان وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

دیدگاه‌های مختلف دربارهٔ اعراب جنوب خراسان

دربارهٔ تاریخ سکونت اعراب این ناحیه نظرها و دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد، چنان که برخی تاریخ سکونت آنان را به زمان نادرشاه نسبت می‌دهند. فرهنگ جغرافیایی ایران - که دایرهٔ جغرافیایی ستاد ارتش آن را منتشر کرده است - اعراب عرب خانه را از طوایف خوزستان عنوان کرده و می‌نویسد: ساکنان دهستان عرب خانه از طوایف اعراب خوزستان بوده که در زمان نادرشاه افشار به این محل کوچانده شده‌اند.^{۶۱} بر همین اساس مرحوم ده‌خدا نیز اعراب این منطقه را اعراب نادری دانسته است.^{۶۲}

هم‌چنین مؤلف محترم بهارستان، به نقل از مقالهٔ «میرزا غلام علی خان محمودی» اعراب عرب خانهٔ بیرجند را به زمان نادرشاه افشار نسبت داده و می‌نویسد: در دورهٔ نادرشاه به دلیلی نامعلوم، چندین خانواده از اعراب خوزستان به کوهستان جنوبی قاینات کوچانده شده و اکنون هم آن بلوک به نام عرب خانه موسوم است و هنوز زبان خود را حفظ کرده و کمابیش به زبان عربی صحبت می‌کنند.^{۶۳}

البته کوچاندن اعراب خوزستان و بندرهای جنوب ایران به خراسان به دستور نادرشاه افشار باثبات رسیده، اما علت این کوچ برخلاف آن چه در بهارستان ذکر شده، روشن و معلوم بوده است. آن چنان که از کتاب‌های تاریخی مربوط به دورهٔ نادرشاه برمی‌آید به دنبال سرکشی و شورش عده‌ای از سران اعراب در بندرهای جنوبی و خوزستان بویژه «شیخ احمد مدنی» و هم‌کاری آنان با شورشیان، تعدادی بسیار از اعراب به خراسان انتقال داده شدند، چنان که جهان‌گشای نادری و نادرنامه به این کوچ و انتقال اعراب به خراسان اشاره دارد، اما از محل اسکان اعراب مذکور ذکری بمیان نیاورده‌اند.^{۶۴}

مؤلف کتاب عالم آرای نادری نیز محل اسکان آنان را به صراحت بیان داشته است و می‌گوید: «حسب الامر نادرشاه چنان شد که سکان آن قلعات (بندرهای جنوبی ایران) را کوچ داده، روانه شیراز نمایند که ایشان را برده در محال خراسان در قلعهٔ ماروچاق مرغاب (بالا مرغاب) جای دهند. نظر به این فرمان جمعی را تعیین فرمود که خانوارهای مذکور را کوچ داده، روانه خراسان نمایند. بعد از طی منازل عرض راه، آورده در قلعهٔ ماروچاق کنار رود مرغاب جای دادند».^{۶۵}



به چند دلیل نمی‌توان پذیرفت که اعراب جنوب خراسان (عرب خانه) از طوایف اعراب خوزستان و بندرهای جنوبی ایران باشند. چنان که عدم تصریح کتاب‌هایی چون جهان گشای نادری و نادرنامه به محل اسکان این مهاجران و از طرفی تصریح کتاب عالم آرای نادری به جای دادن آنان در بالامرغاب (مروالروود سابق) نیز مؤید این مطلب است.

به هر صورت یکی از دلایل رد این مدعا (اعراب نادری) وجود و سکونت اعراب در این نواحی قبل از زمان نادرشاه می‌باشد، چه آن که در اواخر عهد صفویه نام و حضور اعراب جنوب خراسان، بویژه خاندان خزیمه در تاریخ ثبت شده است. مؤلف احیاء الملوک نیز به این نکته اشاره دارد.^{۶۶}

هم‌چنین پیوستن اسماعیل خان خزیمه (سرلسله خاندان خزیمه) به سپاه نادر به عنوان یکی از سرکردگان سپاه وی قبل از کوچ یاد شده و نیز کمک اعراب زنگویی (شیبانی) به سپاه نادر که در کویر لوت دچار بی‌آبی شده بودند و نجات آنان از هلاکت - آن چنان که در افواه جاری است - از دلایل دیگر بر وجود اعراب در این مناطق قبل از این کوچ می‌باشد.^{۶۷}

چنان که یادآور شدیم کثرت قبایل و طوایف عرب در جنوب خراسان آن قدر بود که در دوره قاجاریه، جنوب خراسان به عرب خانه معروف شده بود. بنابراین کوچ چندین خانوار از اعراب خوزستان نمی‌توانسته در مدت نسبتاً کمی چنان محدوده‌ای وسیع را دربرگیرد که از آن به نام عرب خانه تعبیر شود. همین امر دلیلی دیگر بر وجود اعراب از زمان‌های بسیار دور در این نواحی است.

هم‌چنین وجود تفاوت‌های عمده میان لهجه و گویش منطقه مزبور با گویش اعراب خوزستان نیز از دیگر دلایلی است که مسأله عدم ارتباط آنان را با اعراب خوزستان تقویت می‌کند. بنابراین برخلاف برخی که اعراب عرب‌خانه را اعراب نادری دانسته‌اند، باید قدمت آنان را حداقل به سال (۱۵۰ هـ - ق) یعنی آمدن سپاه حازم بن خزیمه به خراسان و حتی قبل از آن یعنی مهاجرت‌های گسترده اعراب در سال (۵۱ و ۶۴ هـ - ق) دانست.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- پیرنیا، حسن، *ایران باستانی و داستان‌های قدیم ایران* (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۰)، ص ۳۵۶. و ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ* (بیروت: داراحیاء التراث العربی، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۴ هـ-ق)، ج ۱، ص ۲۵۹.
- ۲- رضایی، عبدالعظیم، *گنجینه تاریخ ایران* (تهران: اطلس، ۱۳۷۸)، ج ۹، ص ۴۲۹.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام* (تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۹)، ص ۲۷۸. و پیرنیا، حسن، *ایران باستانی و داستان‌های قدیم ایران*، ص ۳۵۶.
- ۴- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، صص ۲۸۶-۲۹۱.
- ۵- رضایی، عبدالعظیم، *گنجینه تاریخ ایران*، ج ۹، ص ۴۲۹.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، صص ۳۳۵-۳۳۷.
- ۷- اشپولر، برتولد، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، جواد فلاطوری (انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۳)، صص ۴۴۷-۴۴۹ و ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۸۴، ۵۰۰. و بلاذری، *فتوح البلدان*، آذرتاش آذرنوش، (تهران: سروش، ۱۳۶۴) ص ۱۶۵.
- ۸- احمدیان، محمدعلی، *جغرافیای شهرستان بیرجند* (مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴)، صص ۶۶، ۶۷.
- ۹- بلاذری، *فتوح البلدان*، آذرتاش آذرنوش، ص ۱۵۸ و آیتی، محمد حسین، *بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان* (مشهد: دانش گاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۱) صص ۴۹، ۴۸، ۳۹، ۳۸.
- ۱۰- حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، (بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۷ هـ - ق)، ج ۳، ص ۲۵۰. و آیتی، محمد حسین، *بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان*، ص ۳۹.
- ۱۱- ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۲۵۸ و بلاذری، *فتوح البلدان*، آذرتاش آذرنوش، صص ۱۶۴، ۱۵۹، ۱۵۸.
- ۱۲- آیتی، محمد حسین، *بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان*، صص ۴۱، ۴۰. و ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ* ج ۲، صص ۲۰۲، ۱۹۸ و طبری، محمدبن جریر، *تاریخ طبری*، ابوالقاسم پاینده (تهران: اساطیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۸)، ج ۵، صص ۲۰۱، ۱۹۹۸.
- ۱۳- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ص ۳۵۰.
- ۱۴- همان، صص ۳۴۸-۳۵۱.
- ۱۵- رضایی، عبدالعظیم، *گنجینه تاریخ ایران*، ج ۹، ص ۵۴۵.



- ۱۶- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ص ۳۶۷.
- ۱۷- همان، صص ۳۶۷، ۳۶۸.
- ۱۸- بلاذری، *فتوح البلدان*، آذرتاش آذرنوش، صص ۱۶۵، ۱۶۴.
- ۱۹- ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۸۴.
- ۲۰- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، صص ۳۶۹، ۳۶۸.
- ۲۱- همان، ص ۳۷۰.
- ۲۲- رضایی، عبدالعظیم، *گنجینه تاریخ ایران*، ج ۹، ص ۵۴۵.
- ۲۳- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ص ۳۸۷.
- ۲۴- اشیپولر، برتولد، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، جواد فلاطوری، ج ۱، صص ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۵۰، ۷۵.
- ۲۵- همان مأخذ، همان صفحات.
- ۲۶- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، صص ۴۹۴، ۴۹۳، ۴۹۲. و حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، ج ۲، صص ۲۱۸، ۲۲۰.
- ۲۷- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ص ۴۶۳. و آیتی، محمد حسین، *بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان*، ص ۱۰۰.
- ۲۸- آیتی، محمد حسین، *بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان*، ص ۱۰۰.
- ۲۹- میرنیا، سیدعلی، *ایل‌ها و طایفه‌های عشایری خراسان*، (نسل دانش، ۱۳۶۹)، ص ۱۵۲. و سیستانی، ملک شاه حسین بن غیاث الدین محمد بن شاه محمود، *احیاء الملوک* (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴)، ص ۲۶۷.
- ۳۰- استرآبادی، میرزامهدی خان، *جهان‌گشای نادری*، (تهران: چاپ بهمن، ۱۳۴۱)، صص ۵۸۲، ۱۰۱. و میرنیا، سیدعلی، *ایل‌ها و طایفه‌های عشایری خراسان*، صص ۱۵۱-۱۶۳.
- ۳۱- شیروانی، میرزا زین العابدین، *ریاض السباحه*، تصحیح اصغر حامد ربانی (سعدی، ۱۳۳۹)، ص ۱۴۶.
- ۳۲- سایکس، سرپرسی، *سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس*، حسین سعادت نوری (تهران: ابن سینا، ۱۳۳۶)، ص ۳۹۸.
- ۳۳- بلاذری، *فتوح البلدان*، آذرتاش آذرنوش، ص ۱۵۹. و زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ص ۳۶۸.
- ۳۴- آیتی، محمد حسین، *بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان*، ص ۱۰۰.

- ۳۵- سیدی، مهدی، پژوهش طرح جامع مطالعات احیاء و توسعه کشاورزی در جنوب خراسان، (بخش پیشینه تاریخی، ۱۳۷۷)، ص ۳۶.
- ۳۶- رضا قلیخان، تاریخ روضه الصفاى ناصری، (حکمت، ۱۳۳۹) ج ۱۰، ص ۳۲۸.
- ۳۷- محمدحسن خان اعتماد السلطنه (صنیع الدوله)، مرآت البلدان، (تهران: دانش گاه تهران، ۱۳۶۷)، ج ۱، ص ۹۴۷.
- ۳۸- سایکس، سرپرسی، سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس، حسین سعادت نوری، صص ۴۰۲، ۳۹۸.
- ۳۹- محمدحسن خان اعتماد السلطنه (صنیع الدوله)، مرآت البلدان، ج ۱، ص ۸۱۶.
- ۴۰- میرزاخانلرخان اعتصام الملک، سفرنامه میرزاخانلرخان، (تهران: چاپ فردوسی) صص ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۴.
- ۴۱- شیروانی، میرزا زین العابدین، ریاض السیاحه، تصحیح اصغر حامد ربانی، ص ۱۴۳.
- ۴۲- سیدی، مهدی، پژوهش طرح جامع مطالعات احیاء و توسعه کشاورزی در جنوب خراسان، ص ۴۰.
- ۴۳- همان مأخذ، همان صفحه.
- ۴۴- میرنیا، سیدعلی، ایل ها و طایفه‌های عشایری خراسان، صص ۱۵۱-۱۶۳.
- ۴۵- کلنل بیت، سفرنامه خراسان و سیستان، قدرت الله روشنی و مهرداد رهبری، (تهران: یزدان، ۱۳۶۵)، ص ۶۴.
- ۴۶- میرنیا، سیدعلی، ایل ها و طایفه‌های عشایری خراسان، صص ۱۵۱-۱۶۳.
- ۴۷- قلیخان، رضا، تاریخ روضه الصفاى ناصری، ج ۱۰، ص ۳۲۸. و محمدحسن خان اعتماد السلطنه (صنیع الدوله)، مرآت البلدان، ج ۱، ص ۹۴۷.
- ۴۸- احمدیان، محمدعلی، جغرافیای شهرستان بیرجند، صص ۶۹، ۶۸. و سعیدزاده، سیدمحسن، دایره المعارف قاین، (قم: چاپ اول، ۱۳۷۱)، صص ۱۰۴، ۱۰۳.
- ۴۹- دایره جغرافیایی ستاد ارتش، فرهنگ جغرافیایی ایران، (۱۳۲۹)، ج ۹، ص ۲۶۶.
- ۵۰- سیدی، مهدی، پژوهش طرح جامع مطالعات احیاء و توسعه کشاورزی در جنوب خراسان، ص ۴۱.
- ۵۱- مرکز آمار ایران، سازمان برنامه و بودجه، فرهنگ آبادی‌های کشور، براساس سرشماری عمومی سال ۱۳۷۵.
- ۵۲- ترجمانی زاده، احمد، شرح معلقات سبع، (تهران: سروش، ۱۳۸۲)، ص ۴۰.
- ۵۳- همان مأخذ، ص ۱۰۱.
- ۵۴- همان مأخذ، ص ۱۲۴.



- ۵۵- قرآن مجید، ترجمه: فولادوند، محمد مهدی، (تهران: دارالقرآن الکریم «دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی»، ۱۳۷۳)، (انعام، ۵۹).
- ۵۶- همان، (توبه، ۵۶).
- ۵۷- همان، (نساء، ۱۰۳).
- ۵۸- همان، (حجرات، ۹).
- ۵۹- اسوار، موسی، *از سرود باران تا مزامیر گل سرخ: پیشگامان شعر امروز عرب*، (تهران: سخن، ۱۳۸۱)، ص ۲۹۸.
- ۶۰- کلنل بیت، *سفرنامه خراسان و سیستان*، قدرت الله روشنی و مهرداد رهبری، صص ۱۱۷، ۱۱۶.
- ۶۱- دایرة جغرافیایی ستاد ارتش، فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹، ص ۲۶۶.
- ۶۲- ده‌خدا، علی اکبر، *لغت‌نامه ده‌خدا*، (تهران: دانش‌گاه تهران، ۱۳۴۱)، ج ۳۴، ص ۱۴۸.
- ۶۳- آیتی، محمدحسین، *بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان*، ص ۲۷.
- ۶۴- استرآبادی، میرزامهدی خان، *جهان‌گشای نادری*، ص ۲۳۰. و قدوسی، محمدحسین، *نادرنامه*، (مشهد: چاپ خانه خراسان، ۱۳۳۹)، ص ۲۴۳.
- ۶۵- مروی، محمد کاظم، *عالم‌آرای نادری*، تصحیح محمد امین ریاحی، (نقش جهان، ۱۳۶۴)، ج ۱، ص ۳۶۳.
- ۶۶- سیستانی، ملک شاه حسین بن غیاث الدین محمد بن شاه محمود، *احیاء الملوک*، ص ۲۶۷.
- ۶۷- میرنیا، سیدعلی، *ایل‌ها و طایفه‌های عشایری خراسان*، صص ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۲.

مشخصات مراجع

- ۱- قرآن مجید، ترجمه: فولادوند، محمدمهدی، تهران، دارالقرآن الکریم «دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی»، ۱۳۷۳.
- ۲- احياء الملوك، سیستانی، ملک شاه حسین بن غیاث‌الدین محمد بن شاه محمود، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
- ۳- از سرود باران تا مزامیر گل سرخ: پیشگامان شعر امروز عرب، اسوار، موسی، تهران، سخن، ۱۳۸۱.
- ۴- الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، بیروت، دار احياء التراث العربی، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ۵- ایران باستانی و داستان‌های قدیم ایران، پیرنیا، حسن، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۰.
- ۶- ایل‌ها و طایفه‌های عشایری خراسان، میرنیا، سیدعلی، نسل دانش، ۱۳۶۹.
- ۷- بهارستان در تاریخ و تراجم رجال قاینات و قهستان، آیتی، محمدحسین، مشهد، دانش‌گاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۱.
- ۸- پژوهش طرح جامع مطالعات احياء و توسعه کشاورزی در جنوب خراسان، سیدی، مهدی، ۱۳۷۷.
- ۹- تاریخ ایران بعد از اسلام، زرین کوب، عبدالحسین، تهران، امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۹.
- ۱۰- تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، اشیولر، برتولد، جواد فلاطوری، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۳.
- ۱۱- تاریخ روضة الصفای ناصری، رضا قلیخان، حکمت، ۱۳۳۹.
- ۱۲- تاریخ طبری، طبری، محمد بن جریر، ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۸.
- ۱۳- جغرافیای شهرستان بیرجند، احمدیان، محمدعلی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴.
- ۱۴- جهان‌گشای نادری، استرآبادی، میرزامهدی خان، تهران، چاپ بهمن، ۱۳۴۱.
- ۱۵- دایرة المعارف قاین، سعیدزاده، سیدمحسن، قم، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۱۶- ریاض السیاحه، شیروانی، میرزا زین العابدین، تصحیح اصغر حامد ربانی، سعدی، ۱۳۳۹.
- ۱۷- سفرنامه خراسان و سیستان، کلنل بیت، قدرت الله روشنی و مهرداد رهبری، تهران، یزدان، ۱۳۶۵.
- ۱۸- سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس، سایکس، سرپرسی، حسین سعادت نوری، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۶.
- ۱۹- سفرنامه میرزا خانلرخان، میرزا خانلرخان اعتصام الملک، تهران، چاپ فردوسی.
- ۲۰- شرح معلمات سبع، ترجمانی زاده، احمد، تهران، سروش، ۱۳۸۲.



- ۲۱- عالم آرای نادری، مروی، محمدکاظم، تصحیح محمدمبین ریاحی، نقش جهان، ۱۳۶۴.
- ۲۲- فتوح البلدان، بلاذری، آذرتاش آذرنوش، (بخش مربوط به ایران)، تهران، سروش، ۱۳۶۴.
- ۲۳- فرهنگ آبادی‌های کشور، مرکز آمار ایران، سازمان برنامه و بودجه، براساس سرشماری عمومی سال ۱۳۷۵.
- ۲۴- فرهنگ جغرافیایی ایران، دایرة جغرافیایی ستاد ارتش، ۱۳۲۹.
- ۲۵- گنجینه تاریخ ایران، رضایی، عبدالعظیم، تهران، اطلس، ۱۳۷۸.
- ۲۶- لغت نامه ده خدا، ده خدا، علی اکبر، تهران، دانش گاه تهران، ۱۳۴۱.
- ۲۷- مرآت البلدان، محمدحسن خان اعتماد السلطنه (صنیع الدوله)، تهران، دانش گاه تهران، ۱۳۶۷.
- ۲۸- معجم البلدان، حموی، یاقوت، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، ۱۴۱۷ هـ - ق.
- ۲۹- نادرنامه، قدوسی، محمدحسین، مشهد، چاپ خانه خراسان، ۱۳۳۹.